

روزنامه		
سیاست		
نیروی سیاسی و حضور در قدرت		صفحه ۸
نباید فعالیت در جامعه‌مدنی را نیمه‌کاره بگذاریم		صفحه ۹
روزنامه		صفحه ۱۰

یادداشت	نگاه
اصلاح‌طلبان و مناصب دولتی	اهمیت کار زیربنایی
احمد شیرزاد	ولی‌الله شجاع‌پوریان نماینده مجلس ششم و هفتم
۱- در آغاز فعالیت سیاسی و دانشجویی، نگارنده به حضور در ساختار رسمی کشور و «کار دولتی در سطح کلان»، نگاهی نداشت. مخاطبان می‌دانند قبل از دوره‌اصلاحات، مجموعه نیروهای موسوم به‌پپ و‌اعضای تحکیم و گروه‌های وابسته به چپ، در مقطعی از حاکمیت، رانده شدند یعنی سال‌های ۶۸ تا ۷۶. به دلیل اینکه تبار سیاسی ما به‌چپ‌های دهه ۶۰ بازمی‌گشتی بنابراین دورنمایی برای بازگشت این نیروها به قدرت وجود نداشت. البته نگارنده گرایش چپ اقتصادی نداشت اما مجموعه دوستی‌ها و ارتباطاتم با این جریان بود که تجلی آن در تشکل‌هایی مانند مجمع روحانیون مبارز بود. احزابی نظیر سازمان مجاهدین انقلاب هم بعدا فعال شدند و در واقع حزب، به مفهوم اسرزی آن وجود نداشت و بیشتر جناح‌ها، فعالیت سیاسی داشتند. حداقل به دلیل اینکه حداقل سال‌های ۵۵ تا ۷۲، زندگی دانشجویی داشته‌ام که فعالیت‌های سیاسی و علمی نیز در آن قالب بود، به حضور در ساختار رسمی دولت یا مجلس فکر نمی‌کردم. بعد از فراغ تحصیلی تا امروز، عضو هیات علمی دانشگاه صنعتی اصفهان هستم. چندین سال به‌عنوان عضو جوان هیات علمی دانشگاه فعالیت کردم و تحولات پس از خرداد ۷۶ و لزوم فعالیت پارلمانی سبب شد وارد انتخابات مجلس ششم شده و مورد لطف مردم شهرم، اصفهان قرار بگیرم. سال ۷۸ برای نمایندگی مجلس به تهران آمدم و بعد از پایان نمایندگی، باید‌به‌عنوان شغل، به جایگاه هیات علمی بازمی‌گشتم. به بیان دیگر، مجموعه دوستان در حزب مشارکت و بسیاری دیگر از اصلاح‌طلبان ترجیح دادیم بعد از پایان نمایندگی مردم در مجلس، سه کار مطبوعاتی و حزبی به‌عنوان اشتغال سیاسی بپردازیم و در تخصص‌های خود، به‌عنوان شغل فعال بشویم. این نگاه امروز هم وجود دارد و حضور در دولت، هدف اصلاح‌طلبان نیست چنانچه بارها گفته شده سهم‌خواهی از دولت بی‌معناست. دوره‌ای هم بعد از مجلس ششم، فعالیت‌های مطبوعاتی همچنان رونق داشت و من در روزنامه‌های حزب مانند «ایس‌نوا»، «وقایع و اتفاقیه» و «اقبال» فعال بودم. ۲- پس از مجلس ششم، به اصفهان برگشتم و سه سال در مرکز تحقیقات فیزیک نظری مامور به خدمت بودم. پس می‌توان در حوزه‌های تخصصی فعال بود و متمم‌تر و لزوماً نباید مدیریت‌های کلان مثل نگارنده از سال ۱۳۸۲، درگیر پروژه‌ای بودم به نام المپیاد جهانی فیزیک و تقریباً بنیانگذار اصلی آن بودم که آن زمان در معاونت پژوهشی وزارت آموزش و پروشی انجام شد. قبل از آن هم پنج سالی عضو شورای برنامه‌ریزی فیزیک آموزش و پرورش برای تألیف کتاب درسی بودم و از آنجا به برنامه المپیادهای راه پیدا کردم. این سبب مجلس اصلاحات آموختیم، دارای درس‌های گرنه‌بایی است. یکی این است که به‌دلیل غرق‌شدن و وقت‌گذشتن تمام‌وقت نیروهای فکری و دانشگاهی، در کارهای اجرایی وزارتخانه‌ها و جاهای دیگر، از پرداختن به عقبه اجتماعی تا حدودی غفلت شد. این تجربه نباید دوباره تکرار شود. در آن مقطع در اجتماعاتی که چه به‌عنوان یک فعال سیاسی یا به‌عنوان نماینده مردم حاضر بودم، همیشه با این پرسش مواجه می‌شدم که چرا جریان اصلاحات به شکلی که باید و شاید با پیکره هواداران در ارتباط نیست؟ احزاب سیاسی اگرچه به شکل غیرقابل مقایسه‌ای با هشت‌سال پس از آن رشد کردند و توسط دولت حمایت شدند اما آنگونه که باید به‌شکل تشکیلاتی حضور پررنگ‌تری داشته باشند، عمل نکردند. ادامه در صفحه ۸	



که باید به آن توجه کرد، تقدیر بزی است. اصولگرایان به خاطر همین نگاه تقدیسی به مدیریت، نقد را بی‌حرمتی می‌دانند و می‌کوشند تا مدیران اصولگرا را نقد نکنند بلکه به هر صورت به حمایت و تأیید آنان بپردازند. در صورتی که در مدیریت، نقدپذیر بودن یک اصل اساسی است و مورد آخر مطلق نگرى آنهاست اصولگرایان مساله حق و باطل را به حوزه مدیریت نیز سربایت می‌دهند در نتیجه عدای را کاملاً برحق و عدای را بر باطل قلمداد می‌کنند! در صورتی که هر دو گروه، مسلمانند و هردو گروه می‌توانند درستکار باشند و خلاف هم داشته باشند.

۵- هردادن امکانات
اصولگرایان امکانات را با اطمینان به اشخاص، در اختیار آنان قرار می‌دهند و از محاسبه و پیگیری نتایج کارها غفلت می‌ورزند! صدها موسسه تحقیقی به نام اسلام و قرآن در این کشور بوجهی می‌گیرند اما کسی از نتیجه کار آنان را بازخواست نمی‌کند! و قنقدر مردم از آنان راضی‌اند؟ و همین‌طور... به طور کلی اصولگرایان از نظر تبلیغات و انتقال قدرت، از شاه به رهبران اسلامی جامعه با نظر و حمایت و مبارزه مردم تحقق مدیریت، مشکلات زیادی دارند که به برخی از آنها اشاره می‌کنم:نه به قصد حمله و هجوم بر اصولگرایان، بلکه با نیت یادآوری مشکلات و کاستی‌ها، تا به یاری خدا، به حل مشکلات و جبران کاستی‌ها اقدام شود. نقد نه اهانت است و نه تخریب؛ نقد یک هشدار است برای خودشناسی و غنیمت‌شمردن فرصت‌ها و اقدام به جبران کاستی‌ها!

اما برخی از این مشکلات به شرح زیرند:

۱- توجه و تمرکز به نشر اسلام به جای عمل به آرمان‌های تبلیغ شده اسلام
در تمام کشورهای پیشرفته تبادُل قدرت در میان احزاب براساس پیروزی در انتخابات انجام می‌پذیرد؛ و هر حزبی وقتی برنده شد و دولت تشکیل داد، تلاش می‌کند به وعده‌های خود عمل کند، نه اینکه به تبلیغات حزبی بپردازد. در ایران اسلامی، انتقال قدرت، از شاه به رهبران اسلامی جامعه با نظر و حمایت و مبارزه مردم تحقق یافت. یعنی این مردم بودند که اسلام و آرمان‌های اسلام را دریافت‌ه‌بر و گزیده‌بوندند. اینک پس از استقرار حکومت اسلامی و دفع و رفع همه خطرات نیازی به این نبود که اصولگرایان، تبلیغ مهین دین را که عامل اصلی قیام و پیروزی بود، هدف اصلی خود قرار دهند و بگوشتند تا مردم مسلمان را دوباره مسلمان و مسلمان‌تر کنند؛ که تلاش خود را صرف تحصیل حاصل، عیش، بی‌عی و حتی زیان‌رسان است، بلکه باید تمام هم‌وغم خود را در جهت پیاده‌کردن آرمان‌های اسلامی و وعده‌های خودشان به مردم، می‌کردند. مانند عدالت اجتماعی، رفع فقر تأمین آزادی، تدارک معیشت مردم، اصلاح مفاسد اداری و هزاران وعده دیگر. برای اینکه نهضت مردم ما به خاطر اینگونه هدف‌های واپل بود و مردم به تأمین آنها حساس بودند. اما اسلامیت مردم، جای‌نگرانی نبود. چون اگر مردم مسلمان نبودند، پیروزی انقلاب اسلامی، اتفاق نمی‌افتاد. بنابراین اصولگرایان عموماً کار خود را بر نشر دین متمرکز ساخته، انتقاد از عملکردها را فراموش کردند؛ و در نتیجه به تدریج، از فرهنگ پیاده‌کردن اگر به انسان‌شناسی قرآن توجه کنیم، نباید یکی را انتخاب کنیم و صدها عوارض دیگر. اما اصولگرایان فقط به تعلیم مسایل نظری پرداخته، بر مراسم و تشریفات تبلیغاتی افزوده، خودشان را به کارهای صوری سرگرم کردند به دلیل رعایت اختصار از ذکر نمونه و آمار خودداری می‌کنم. برای نمونه کافی است که تنها به تعداد خودروهای ادارات و هزینه تشریفات استقبال و بدرقه‌ها و هزینه سفرهای خارجی توجهی کنیم و آنگاه سکوت سازمان‌های تبلیغاتی را در نظر گرفته و اشتغالشان را به مسابقه‌های مناسبتی و سمینارها و کنفرانس‌های بی‌حاصل، مورد نظر قرار بدهیم.

۲- همسویی با دولت و عوامل اجرایی

دولت در برابر ملت قرار داشته و دارد. این مقابله و در برابرهم قرارگرفتن در قرون گذشته و در جامعه‌های سنتی، به صورت مقابله حاکم و محکوم است که طبعاً مردم از دولت‌ها راضی نبوده و تغییر آنها را آرزو می‌کنند. در جامعه‌های دموکراتیک هم، دولت به‌عنوان طرف قرارداد، متعهد انجام کارهایی است که حزش به مردم وعده داده است. در این کشورها نیز به هر حال به نوعی، مردم از عملکرد دولت انتقاد می‌کنند که بتبادل قدرت میان احزاب، ناشی از همین عدم رضایت نسبی از عملکردهاست. بنابراین دولت، در هر شرایطی، سرانجام قابل انتقاد بوده و مورد ناخشنودی مردم قرار می‌گیرد. طبیعی است که در کشور مانند ایران که از طرفی مردمش می‌خواهند ناگلی نسل‌ها را هرچمسریع‌تر با کابلی‌هی خود جبران کنند و لذا محدود انتظارات بسیار غیرعادی است و از طرف دیگر به خاطر شرایط خاص استقرار نظام جدید، مشکلات و گرفتاری‌های زیادی در پیش پای دولت است و طبعاً شرایط زندگی مردم به آسانی بهبود نخواهد یافت. معلوم است که در چنین شرایطی هر دولتی در آینده نزدیک شدیدا در معرض انتقاد مردم خواهد بود؛ بنابراین همسویی همه اصولگرایان با دولت از قدرت نفوذ آنان خواهد کاست. خطای عمده اصولگرایان آن است که دوران تثبیت نظام را از دوران ثبات جدا نکرده‌اند و در دوران ثبات هم، همسویی خود را با دولت حفظ کردند؛ و چون در دوران ثبات به خاطر مشکلات زیاد ناشی از سوم‌مدیریت و هوای نفس بعضی از مسوولان، دولت در معرض انتقاد قرار می‌گرفت، همسویی اصولگرایان با دولت، برای جایگاه و اعتبارشان در نظر مردم بسیار زیانبار بود.

۳- توجه و تمرکز به مسایل پراکنده نظری و برخی از موضوعات بین‌المللی و غفلت از مسایل و مشکلات اجرایی و عملی کشور
اصولگرایان در دوران ثبات به خطای دیگر هم گرفتار شدند و آن همین توجه و تمرکز به مسایل پراکنده نظری و برخی موضوعات بین‌المللی و غفلت از مسایل و مشکلات اجرایی و عملی کشور بود. این خطا هم ناشی از عدم توجه به تفاوت دوران ثبات با شرایط دوران تثبیت نظام بود. مثلاً اصولگرایان مشغول نقد مسایلی از قبیل پولواریزیم، تضاد علم و دین، یا برخی اظهارات سیاستمداران غربی شدند، بدون آنکه مردم ما با اینگونه مسایل به طور عینی و جدی درگیر باشند. در برابر آن از عملکرد مسوولان و از مشکلات زندگی مردم که ناشی از عملکرد مسوولان بود، چیزی نگفتند. در صورتی که مردم ما عملاً با مشکلاتی درگیر بودند. همانند: اختلاس، فساد، قاچاق، رشوه، بیکاری و بی‌برنامگی، تورم، عقب افتادگی و...

ادامه در صفحه ۹

با طبقات محروم است. زندگی فقیرانه، تکلیف دینی مسلمانان نیست. مسلمانان بایستی زندگی‌ای همراه با آرامش، آسایش، رفاه و امنیت داشته باشند. اما مسوولان جامعه باید زندگی خود را در حد طبقه محروم جامعه، نگه دارند. از خود بپرسیم که به عنوان مسوولان نظام اسلامی تا چه مقدار خود را از امکانات رفاهی محروم کرد‌ایم؟ عملاً کسی را ندیده‌ام که تا حدی نتواند از امکانات دولتی بهره بگیرد! البته ندیدن من، دلیل نبودن چنین کسانی نیست اما دلیل، محدود بودن تعداد آنان هست. سومین مساله، توجه به حرمت بیت‌المال است. یکی از نشانه‌های بارز مسوولان در نظام اسلامی، حساسیت به بیت‌المال است. علی(ع) برای مراجعاتی که کار خصوصی داشتند، چراغ روشن نمی‌کرد، تا از بیت‌المال مردم یک لیف خرما را مصرف نکرده باشد! اکنون اصولگرایان باید از خود بپرسند که رابطه‌شان با بیت‌المال چگونه است؟ چه تعدادی از آنان در مناطق پایین‌شهر خانه دارند و با وسایل عمومی رفت‌وآمد می‌کنند و زن و فرزندشان با زن و فرزند مردم فقیر همدردند! از خانواده‌شان چند نفر بیکار دارند؟ از ارزش‌ها و آموزه‌های اسلام به همین سه مورد قناعت ورزیده و به نقد موارد دیگری از رفتار سیاسی-اجتماعی اصولگرایان می‌پردازیم:

۱- خودهموردن‌نه برنامه محور
اصولگرایان بیش از آنکه برنامه‌محور باشند، شخص‌محورند! یعنی شخص را منجی، قلمداد می‌کنند و نیز شخص را مخرب می‌دانند. یعنی از طرفی به اشخاصی روی می‌آورند که منجی جامعه باشند و از طرف دیگر بر آن هستند تا شکست‌ها و ناکامی‌ها را به اشخاص نسبت دهند!ا دلیل آنکه ما به جای برنامه به اشخاص توجه می‌کنیم، آن است که هنوز مدیریت‌های ما به صورت سنتی شکل گرفته و تسخیر‌محورند نه تدبیر محور. یعنی بیش از آنکه به اصول و مبانی و برنامه‌های تدبیری توجه کنیم، بر آن می‌کوشیم که اشخاص معینی مسوول مدیریت‌ها باشند!و این یکی از مشکلات علمی و فرهنگی جامعه ما بوده و هست. مثلاً این وضعیت نیز عدم رشد و تحول ما در زمینه علوم‌انسانی است.

۲- بر گزینش تکیه دارند‌نه نظارت

قرآن کریم همیشه بر آزادی انسان تأکید می‌ورزد اما عمل او را زیر نظر می‌گیرد که اگر درست رفتار کرد، پاداش دهد و اگر به بیراهه رفت، به کیفرش رساند. این یعنی نظارت بر رفتار. قرآن کریم در چندین آیه، گزینش را رد می‌کند. با این مضمون

 	 	 	 	 	
---	---	---	---	---	---

که اگر خدا می‌خواست، بدارکان را از میان برمی‌داشت و به‌جای آنان انسان‌های دیگری می‌آورد که تنهاکار نباشند. آری خداوند انسان را آزاد آفریده است و این انسان آزاد می‌تواند هر لحظه با لحظه پیش فرق کند. ساعتی کافر باشد و ساعتی مسلمان بنابراین اگر به انسان‌شناسی قرآن توجه کنیم، باید یکی را انتخاب کنیم که این خوب است و خوب خواهد بود و دیگری را که بد است، بد خواهد بود. بلکه هر انسان آگاه و آزاد، هر لحظه می‌تواند از راهی که در پیش دارد، برگردد. از ایمان به کفر روی آورد یا از کفر به ایمان. بنابراین باید رفتار انسان را در نظر گرفت و مهر رد و قبول بر وی نزد بنابراین تکیه بر گزینش و غفلت از نظارت یک روش اسلامی نیست و عملاً دست مسوولان را در خلافتکاری و غفلت از وظیفه باز می‌دارد! و فساد مسوولان را بنه‌ان می‌سازد و مسوولان را از نقد و اعتراض در امان می‌دارد! بنابراین روش درست آن است که گزینش را به تخصص اختصاص دهیم و در تعهد، کمرنگ سازیم اما در میزان نظارت بر مسوولان بیفزاییم و نهاده‌ا و امکانات نظارت مردم را بر رفتار مسوولان توسعه دهیم و جدی بگیریم.

۳- سیطره‌گر اهستند نه هدایت‌گر!

هدایت یعنی آموزش و پرورش درست انسان تا در تشخیص حق از باطل دچار انحراف نشود. بنابراین در رابطه تشریعی خدا و انسان، کار خداوند در محدوده هدایت و راهنمایی انسان خواهد بود. چون اساس کار تشخیص خود انسان است، تشخیص هم، اکراه و جبر را برنمی‌تابد. اما اصولگرایان عملاً هدایت را که بسی دشوار و طاقت‌فرساست، نادیده گرفته و بر آن می‌کوشند تا کار را با سلطه پیش ببرند؛ به همین دلیل با وسایل گوناگون به مردم فشار می‌آورند تا خود را مسلمان نشان دهند! از گزینش و تخصیص مشاغل گرفته تا ارتقا در درجات شغلی و از تنگناهای سیاسی و اجتماعی گرفته تا برخورد‌های کمیته‌ای و انتظامی همه و همه گواه آن است که ما مثلاً به هدایت یک گشت‌رشد یا نیروی انتظامی او را وادار به رعایت حجاب می‌کنیم که کاری است بسیار آسان اما نادرست و بی‌حاصل.

۴- ترکیب مسایل مدیریتی با مسایل اعتقادی
اصولگرایان، مسایل مدیریتی را با مسایل اعتقادی ترکیب می‌کنند و این ترکیب باعث می‌شود که به چندین پیامد نادرست گرفتار شوند؛ از جمله می‌توان به تقدیس مدیریت اشاره کرد که مشکلات را در جامعه‌های اسلامی تقدیس می‌کنند، در صورتی که مدیریت، کار بشری است و کار بشر غیرمعصوم، قابل تقدیس نمی‌شود و بنابراین نسبت‌تادن مدیریت اشخاص به خدا و پیامبر و امام زمان و غیره به‌گونه‌ای تقدیس مدیریت است و مدیریت تقدیس‌شده، زمینه را برای خودکامگی اشخاص فراهم می‌آورد. همچنین تلاش بر بقای خودشان به‌جای تلاش بر پاسداری از اصول و ارزش‌های اسلامی که در پی آن دولتی که خود را تقدیس کند، به هر قیمتی می‌خواهد بمالد و ادامه یابد و در این تلاش برای بقا، بسیاری از اصول و ارزش‌ها، زیر پا گذاشته می‌شوند. نکته مهم دیگری



سیدجایی یثربی استاد دانشگاه

در این نوشته، این‌بار بر آن شدم که نگاهی داشته باشم به اصولگرایی در جامعه‌ما! تا ببینم آیا واقعاً ما اصولگرایی داریم یا اصولگرایی مانیز همانند روشنفکری‌مان ادعایی بیش نیست؟ به هر حال پاسخ این پرسش را باید در بررسی اصولگرایی جامعه‌مان جست‌وجو کنیم. همه می‌دانند که نقد من از روی صداقت و دلسواری است نه غرض‌های دیگر! من در زمان حاکمیت اصلاح‌طلبان، از روشن‌اندیشان و اصلاح‌طلبان جامعه‌مان نقدی کردم که در دو کتاب جداگانه به نام‌های «ماجرای غم‌انگیز روشنفکری در ایران» و «خودکامگی و فرهنگ، به چاپ رسیدند. اساس انتقاد من آن بود که ما در کشورمان معترض و مبارز داشته و داریم! اما روشنفکر و روشن‌اندیش، نداشته و نداریم! یعنی کسانی را نداشتیم که تحولی در تفکر ایجاد کنند و جامعه ما را از نظر ذهن و فکر به فضای جدیدی وارد سازند! ستارخان و باقر خان با استبداد مبارزه می‌کردند گرچه این مبارزه ستونی است، اما نمی‌دانستند که جامعه مدنی با تفنگ ایجاد نمی‌شود بلکه نیازمند چند قرن تلاش روشن‌اندیشانه در تحول علوم‌انسانی و اخلاق و تربیت جامعه است. با این انتقادها، نه‌تنها از آنان بی‌مهری ندیدم، بلکه بیش از هر زمان دیگر در دوران اصلاح‌طلبان مورد محبت قرار گرفتم که به جزئیات این محبت‌ها نمی‌پردازم! پس از پیروزی انقلاب اسلامی جز دوران هشت‌ساله آقای خامنی، همیشه کار در دست اصولگرایان بوده است. اینک در پایان حکومت یک دولت اصولگرا در دو طلیعه کار یک دولت مستقل و اعتدال‌گرا به نقد اصولگرایان می‌پردازم! با این نیت که نقد من وسیله‌ای باشد برای هویشاری و جبران غفلت‌ها و کاستی‌ها!

اصولگرایی یعنی چه؟

آنگونه که از ادعاهای برمی‌آید، اصولگرایی یعنی پاینبودن به اصول و ارزش‌های اسلامی، به‌گونه‌ای که جز اسلام ناب، هیچ‌گونه تفسیر و تاول و مسامحه و سازش را در نظر نگیریم. توحید را بپذیریم و با هیچ عذر و بهانه‌ای به زیر بار سازش با شرک نرویم. قوانین و شریعت اسلامی را بپذیریم و به اجرا درآوریم! و توجهی به مصلحت‌های سیاسی و نگرش‌ها و اعتراض‌های بین‌المللی نداشته باشیم. کسانی باشیم همانند سلمان پایوذر که در کنار رسول خدا یا علی بن‌ابیطالب، زندگی می‌کردند! اگرچه رسانه‌های غربی، اصولگرایی یا بنیادگرایی را غالباً به معنای تندروی و افراط می‌دانند، باید کاری با آنان نداشته باشیم و در جای خود، از مقاومت و ایستادگی دریغ نوزیم و تا پای جان در راه عقاید و ارزش‌های اسلامی، ایستادگی کنیم و در جای لازم نیز از صلح و سازش دریابیم و از هر گونه تندری و خشونت نه‌برداریم. بی‌تردید اصولگرایی به این معنا، کاری است بسیار پسندیده زیرا در این اسلام، دین عقل و منطق است و آموزه‌های این دین، هرگز برخلاف عقل و منطق نبوده و نخواهد بود. بنابراین اگر به این اصول و آموزه‌ها پایبند باشیم، بی‌تردید کار ما از عقل و منطق دور نمی‌شود و هرگز به افراط و تندروی متمم نمی‌شویم. چنان‌که رسول(خداص) و علی بن‌ابیطالب(ع)، هرگز از طرف دشمنان، مهتم به تندروی و خشونت نبودند. خود پیامبر(ص) گاهی به خاطر تلاش برای صلح و سازش، مورد سرزنش شد! پراشش قرار می‌گرفت. چنان‌که در صلح حدیبیه، مورد اعتراض کاری است بسیار پسندیده زیرا در این اسلام، دین عقل و منطق است و آموزه‌های این دین، هرگز برخلاف عقل و منطق نبوده و نخواهد بود. درستی اصولگرایی شکی نیست اما در دو مورد جای شک و تردید باقی است. یکی آنکه آیا فهم و تعریف ما از اصول و آموزه‌های اسلام، درست است و نیازی به اصلاح و تکمیل ندارد؟ دیگری آنکه آیا ما که ادعای اصولگرایی داریم، به اصول و ارزش‌های اسلامی پایبندیم؟

بررسی مورد اول نه در توان من است و نه این مقاله گنجایش آن را دارد! ما در این مقاله، به اصول و ارزش‌های شناخته‌شده اسلام اشاره می‌کنیم نه مسایل اختلافی. زیرا مردم ما به‌قدر کافی با اصول و ارزش‌های اساسی اسلام و سیاست‌های اسلام‌ی آشنا هستند. آنچه در این نوشته، مورد نظر من بوده و تا حدودی قابل بررسی و ارزیابی است، مورد دوم است. بنابراین سوال اصلی این مقاله آن است که «اما چقدر اصولگرایییم؟» و چون اصولگرایی بیشتر در حوزه سیاست مطرح است، من نیز بیشتر با کارگزاران و سیاستمداران طرف خواهم بود. سیاستمداران اصولگرا باید چند هدف زیر را دنبال می‌کردند: اول، عمل به اسلام و اجرای آموزه‌های اسلام، هدف دوم، ترویج و تبلیغ اسلام برای دیگران، هدف سوم، ساماندهی یک نظام اسلامی نمونه برای تأمین آرامش و سعادت مردم جامعه و نیز برای ارایه به جهانیان و هدف چهارم، پاسداری از موقعیت جهانی این نظام نمونه! اینک به صورت پراکنده، به ذکر نمونه‌هایی از رفتار اصولگرایان نسبت به هدف‌های یادشده، می‌پردازیم و بحث تفصیلی در عملکرد اصولگرایان را در مورد بندهای سه و چهار در آینده بی می‌گیریم.

از اصلی‌ترین آموزه‌های اسلام، برهیز از هواهوس است. هواهوس اساس هرگونه فساد و گناه است. از نظر قرآن هواپرستی در میان انسان‌ها، یک آفت فراگیر است. به نظرم اصولگرایان ما در این‌باره چندان موفق نبودند! من منکر موارد خاصی نیستم اما عموماً در عمل، نشانه‌های دوری از هواهوس را ندارند! به ذکر سه مورد از این نشانه‌ها قناعت می‌کنم:

نخست، تاولطلب شغل نبودن و به‌دنبال شغل رفتن؛ اصولگرای دور از هواهوس، برای رسیدن به شغل و مقام، چنان تلاشی که نشانه هواهوس باشد، انجام نمی‌دهد. رسول خدا فرمود: «کسانی را که به دنبال شغل و مقام‌اند به کار نگیرید!» آری درخواست شغل و تلاش برای به‌دست آوردن وکالت و وزارت، خود نشان روشن هواپرستی است و همچنین اگر آن‌کار با موقعیت خود را از دست بدهد، ناراحت نمی‌شود و نیز هر شغلی که دارد، آن شغل برای او جنبه مادی نداشته باشد. از وزارت و وکالت گرفته تا امامت جماعت و سفر حج؛ از اینکه جایش را به دیگران دهد، در دلش ناراحت نمی‌شود. عملاً کسی را که دارای چنین روحیه و اوصافی باشد، کمتر دیده‌ام. مسلم دهه هم‌تراز کردن زندگی خود